

نوسازی سیاسی و روشنفکران دوره‌ی مشروطه

• جواد مرشدلو

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

نویسندگان و منتقدان تاریخ روشنفکری و اندیشه‌ی سیاسی ایران معاصر بوده است. از دهه‌ی ۱۳۴۰ که فریدون آدمیت فصل مشبعی از فکر آزادی و مقدمات نهضت مشروطیت خویش را به بررسی زندگی و دیدگاه‌های سیاسی ملک‌خان اختصاص داد تا امروز که آخرین نوشته‌ی حسن قاضی مرادی به صورت مستقل به بررسی اندیشه‌ی سیاسی وی و نقد دیدگاه‌های او اختصاص یافته، ملک‌خان آماج نقد نویسندگانی با دیدگاه‌ها و نظرگاه‌های مختلف بوده است. فردی که به باور قاضی مرادی، «برجسته‌ترین روشنفکر صدر مشروطه از لحاظ نقشی بود که روشنفکران در نهضت مشروطه‌خواهی برعهده گرفتند.» ظهور ملک‌خان در عرصه‌ی تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران معاصر را شاید بتوان نقطه‌ی گسست آشکار جریان نظریه‌پردازی سیاسی جدید از سنتی ریشه‌دار و کهن دانست که اندرزنامه‌نویسی سبک غالب آن بود. این البته به معنای پایان قطعی جریان مزبور نبود و سال‌ها پس از نگارش رساله‌ی «دفتر تنظیمات»، نگارش اندرزنامه‌هایی از آن دست همچنان ادامه داشت.^۱ ملک‌خان در عین حال روشنفکری پیشرو بود که برخلاف آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی برکنار و پالوده از سیاست و قدرت نماند. وی با حضوری مؤثر در متن روابط پیچیده‌ی ایران و انگلیس و هواداری قاطع از لزوم اخذ بی‌کم و کاست تمدن‌فرنگی، زمینه‌ی یک بدبینی و چه‌بسا بدفهمی تاریخی نسبت به شخصیت روشنفکری ایران را فراهم کرد. زندگی پرفراز و فرود سیاسی ملک‌خان، چرخش‌های وی در پیشبرد برنامه‌ی اصلاحات سیاسی در ایران، نگرش غرب‌گرای او و بالاتر از همه رسوایی لاتاری و درافتادن‌اش با امین‌السلطان و ناصرالدین‌شاه پس از آن جریان، باعث شد که در مواردی تا حد یک شارلاتان و کاسب‌کار سیاسی تنزل داده شود و نقش پیشرو و پرننگ او در فراهم شدن زمینه‌های فکری و ایدئولوژیک انقلاب مشروطیت تحت‌الشعاع این نگرش بدبینانه فرار بگیرد.^۲ به نظر می‌رسد قاضی مرادی در اثر اخیر خویش طرحی درافکننده است تا پاسخی قانع‌کننده به این جدال تاریخی داده شود. وی



- ملک‌خان، نظریه‌پرداز نوسازی سیاسی در صدر مشروطه
- حسن قاضی مرادی
- تهران: نشر اختران؛ چاپ نخست، ۱۳۸۷

این که در صدمین سالگرد درگذشت میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ه.ق/۱۲۱۲-۱۲۸۷ ه.ش)، بحث در باب اندیشه و تکاپوهای سیاسی وی همچنان با حرارت پیگیری می‌شود، خود شاهده‌ی است بر میزان اهمیت و تأثیرگذاری این روشنفکر دوره‌ی متأخر قاجار. ادعای گزافی نیست اگر گفته شود مباحث پرداخته شده به ملک‌خان خود جلوه‌ی رسایی از تاریخ نقد و بررسی آرا، اندیشه‌ها و شخصیت روشنفکری ایران از نظرگاه‌های مختلف است. ملک‌خان به گواهی حجم قابل‌توجهی از کتاب‌ها و مقالاتی که تاکنون با موضوع شخصیت و اندیشه‌ی سیاسی وی نوشته شده است، یکی از مهم‌ترین کانون‌های توجه



اندیشه‌ها و عمل کرد سیاسی ملک‌خان را به عنوان بخشی از طرح پژوهشی فراگیرتر خود یعنی بررسی روند «نوسازی سیاسی» در ایران معاصر به بحث گذاشته است. نویسنده در پیش‌گفتار کتاب، با اشاره به اهمیت بررسی انتقادی آراء و فعالیت‌های متفکران و روشنفکران متقدم در معرفی اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی به ایرانیان و زمینه‌سازی فکری و عملی تأسیس حکومت مشروطه به عنوان وجهی از بزرگ‌داشت صدمین سال‌گرد نهضت مشروطیت، سنجش آراء، اندیشه‌ها و فعالیت‌های سیاسی ملک‌خان را به مثابه‌ی پرتوی بر سیر دگرگونی‌های سیاسی در ایران عصر مشروطه دانسته است. به عبارت دیگر از نظر قاضی مرادی، ملک‌خان و اندیشه‌ی سیاسی وی، بخشی محوری و ضروری از طرح نوسازی سیاسی دوره‌ی قاجار است که در جریان نهضت مشروطه‌خواهی تبلور یافت. قاضی مرادی، ملک‌خان را روشنفکری می‌داند که به عنوان یک رفرمیست نه انقلابی، فعالیت سیاسی خویش را آغاز کرد و در نخستین رساله‌ی خود با عنوان «دفتر تنظیمات» هدف اصلاحات سیاسی خود را به برنامه درآورد. برنامه‌ای که به‌زعم نویسنده، «صورت نخستین قانون اساسی ایران را داشت.» (ص ۷). نویسنده در عین حال که بر تفاوت محتوایی اصلاح‌طلبی مورد نظر ملک‌خان با نوسازی سیاسی دوره‌ی کنونی تأکید می‌کند، معتقد است که بررسی انتقادی اندیشه‌ها و فعالیت سیاسی اصلاح‌طلبانه‌ی ملک

و دیگر اندیشه‌وران صدر مشروطه است که راه را برای درک میزان پیشرفت و نتایج روند نوسازی سیاسی در این دوره‌ی گذار طولانی هموار می‌کند. در این جا، با اشاره به نقاط ضعف اصلی روند نقد جریان روشنفکری و اندیشه‌ی سیاسی در ایران، در واقع خواننده را از هدف دوم پژوهش خویش که نقد ندهای انجام‌شده از اندیشه‌ی سیاسی ملک‌خان است، قرار می‌دهد. وی در بررسی وجه عام برخورد با «جنبش روشنفکری» ایران در پیش و پس از انقلاب اسلامی، دو رویکرد عمده را تشخیص می‌دهد: رویکردی که برآیند تحلیل دلایل عقب‌ماندگی تاریخی ایران بر مبنای «نظریه‌ی توطئه» بوده و متأثر از آن برخورد با روشنفکران همواره دچار نوعی یک‌جانبه‌نگری بوده است. به عبارت دیگر، روشنفکران یا به عنوان ابزاری در خدمت اهداف امپریالیستی و یا هم‌چون مبارزان آن تنقیح و تقدیس شده‌اند. رویکرد دیگر در تعارض با مورد پیشین، بر منشأ داخلی این عقب‌ماندگی تأکید نموده و بر این اساس بار دیگر روشنفکرانی چون ملک‌خان در کانون نقد کوبنده‌ی هواداران این رویکرد قرار گرفته‌اند. قاضی مرادی اثر اخیر ماشاءالله آجودانی را با عنوان «مشروطه‌ی ایرانی» نمونه‌ی رویکرد اخیر دانسته و در بخش قابل‌اعتنایی از فصل دوم اثر خود که به نقد دیدگاه‌های منتقد اندیشه‌ی سیاسی ملک‌خان اختصاص یافته، به این مسأله پرداخته است. وی با انتقاد از یک‌جانبه‌گرایی غالب بر ندهای

ظهور ملکم‌خان در عرصه‌ی تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران معاصر را شاید بتوان نقطه‌ی گسست آشکار جریان نظریه‌پردازی سیاسی جدید از سنتی ریشه‌دار و کهن دانست که اندرزنامه‌نویسی سبک غالب آن بود

گسترش دامنه‌ی نفوذ فرهنگی و تمدنی کشورهای غربی بود. رخدادی که آغازگر روند «گذار» جوامع مزبور از وضعیت «سنتی» به سوی جامعه‌ای «متجدد» بود. به‌زعم نویسندگان، مراحل نخست روند گذار جوامع غیرغربی ناگزیر با آشفتگی‌هایی چون گرایش به «اروپایی‌سازی» و «غربی‌سازی» همراه بوده است، لیکن به مرور این گذار به شیوه‌ی نسبتاً آگاهانه‌ای تبدیل شد (صص ۲۱-۲۲). برایین اساس، نوسازی سیاسی در «کلی‌ترین تعریف... با استقرار دموکراسی به مدرنیته‌ی (تجدد) سیاسی می‌انجامد.» نوسازی سیاسی در عین حال تحولی در دو عرصه‌ی ساختار و فرهنگ است. برایین مبنای نوسازی ساختار سیاسی دربرگیرنده‌ی مؤلفه‌هایی است که زمینه‌ی استقرار مدرنیته‌ی سیاسی را فراهم می‌کند. مؤلفه‌هایی چون «استقرار و تحکیم دولت - ملت»، «تفکیک و تمایز ساختاری نهادهای سیاسی»، «افزایش ظرفیت نظام سیاسی»، «رشد مشارکت‌پذیری مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود» و «دموکراسی‌سازی». نویسندگان در تعریف فرهنگ سیاسی ضمن تأکید بر این نکته که «هر تعریفی از فرهنگ سیاسی جامعه فقط تا حد معینی می‌تواند اعتبار داشته باشد»، تعاریف دو تن از اندیشمندان این حوزه یعنی سیدنی وریا^۱ و لوسین پای^۲ را پیش می‌کشد. بر مبنای تعریف وریا «فرهنگ سیاسی یک جامعه شامل نظامی از اعتقادات و باورهای تجربی، نمادهای معنی‌دار و ارزش‌هایی است که وضعیتی را متعین می‌کند که در آن عمل سیاسی روی می‌دهد. فرهنگ سیاسی جهت‌گیری ذهنی نسبت به سیاست را تدارک می‌بیند.» پای فرهنگ سیاسی را «باورها و محرک‌های تعیین‌کننده اما وسیعاً مشترکی» دانسته است که «الگوهای جهت‌گیری خاصی» را تعیین نموده و از این طریق به جریان عمل سیاسی شکل و نظم می‌دهد (صص ۳۰-۳۱). برایین اساس، مؤلفه‌های برجسته‌ی نوسازی فرهنگ سیاسی عبارت‌اند از: نفی رابطه‌ی آمریت/تبعیت، دنیوی‌سازی، رواج دیگراندیشی، عقلانی‌سازی، رواج خودانگیختگی سیاسی و نهایتاً آینده‌نگری سیاسی. بدین ترتیب، نوسازی سیاسی روندی اساساً انگیزنده، هدفمند و آگاهانه است که بیش از هر چیز نیازمند حضور «کارگزار تاریخی» است. در یک چنین زمینه‌ای است که نقش روشنفکران جوامع غیرغربی به عنوان کارگزاران تاریخی این روند اهمیت می‌یابد. به نوشته‌ی قاضی مرادی، در ایران «نوسازی سیاسی نسبت به شروع مرحله‌ی گذار و نخستین

**قاضی مرادی سر آن ندارد که چهره‌ی
ملکم‌خان را از این کاستی‌ها بپیراید.
وی سرشت جاه‌طلب ملک‌خان را «در
تمام طول زندگی‌اش» تأیید می‌کند و
در عین حال معتقد است که «شکست‌ها
و ناامیدی‌های» ملک‌خان در جریان
پیشبرد برنامه‌ی اصلاحات از بالا در
تقویت «جنبه‌های منفی و ضعیف
شخصیت» وی تأثیر جدی داشته است**

رایج از «جنبش روشنفکری»، دلیل اصلی چنین وضعی را عدم شناخت کافی از چیستی «تحقیق و تحلیل و نقد»، شناخت‌زدگی تحلیل‌گران و همراهی ایشان با خواست زمانه می‌داند (ص ۹). برایین مبنای قاضی مرادی در واقع در نوشته‌ی خویش دو هدف عمده را پی‌گیری می‌کند. وی در فصل نخست و ضمیمه‌ی کتاب و در ادامه‌ی اثر پیشین خود، با عنوان «نوسازی سیاسی در عصر مشروطه‌ی ایران»، به بررسی تحلیلی اندیشه‌ی سیاسی ملک‌خان و سهم وی در روند نوسازی سیاسی ایران معاصر پرداخته است. در فصل دوم کتاب نیز با عنوان «در جست‌وجوی دوری» کوشیده است به نقدهای صورت‌پذیرفته بر اندیشه‌ی سیاسی ملک‌خان که در بسیاری موارد، تعارضات شخصیتی این روشنفکر صدر مشروطه جایگاه ویژه‌ای در آن‌ها داشته است، به شیوه‌ای مستدل پاسخ گوید. قاضی مرادی در این پژوهش خویش نیز قایل به چارچوبی نظری است که پیش از این در اثر دیگرش، نوسازی سیاسی آن را تبیین کرده است. وی در «درآمد» کتاب، به اختصار مشخصه‌های بارز مراد و مقصود خود از مفهوم نوسازی سیاسی «جوامع غیرغربی» را بیان نموده است. بر مبنای تعریف وی، زمینه‌ی تاریخی نوسازی سیاسی جوامع غیرغربی برآیند برخورد اجتناب‌ناپذیر این جوامع با



قاضی مرادی نیز همچون بسیاری دیگر، شکست ایران از روسیه را نقطه‌ی ورود اجتناب‌ناپذیر ایران به عصرگذار تاریخی‌اش می‌داند و درعین‌حال معتقد است که اصلاحات عباس میرزا و امیرکبیر محدود به حوزه‌های نظامی، دیوانی و تاندازه‌ی بسیار محدودی آموزش و فرهنگ بود

تکانه‌های اصلاح‌طلبانه با تأخیری حدوداً پنجاه ساله مطرح شد. «(ص ۳۴). قاضی مرادی نیز همچون بسیاری دیگر شکست ایران از روسیه را نقطه‌ی ورود اجتناب‌ناپذیر ایران به عصرگذار تاریخی‌اش می‌داند و درعین‌حال معتقد است که اصلاحات عباس میرزا و امیرکبیر محدود به حوزه‌های نظامی، دیوانی و تاندازه‌ی بسیار محدودی آموزش و فرهنگ بود. به باور وی اندیشه‌ی اصلاحات سیاسی امیرکبیر نیز از حد «خیال کنسلیطوسیون» فراتر نرفت و آوردگان اندیشه‌ی نوسازی سیاسی به ایران «روشنفکران» بودند. او با تأیید این که آرمان اصلاحات سیاسی پیش از ملکم‌خان در ایران مطرح شده بود، وی را نخستین روشنفکری می‌داند که اصلاحات سیاسی را متناسب با درکی که از وضع آن روز ایران داشت، تدوین کرد و به برنامه درآورد (ص ۳۵). بدین ترتیب، قاضی مرادی که پیش از این در پژوهش مستقلی روند نوسازی سیاسی در ایران معاصر را بررسی نموده است، در این اثر بررسی و نقد آرا و اندیشه‌های سیاسی ملکم‌خان را، به عنوان چهره‌ی محوری روند مزبور، مورد توجه قرار داده است. وی در بررسی خود از اندیشه‌ی سیاسی ملکم، سه دوره‌ی نسبتاً متمایز را تشخیص می‌دهد: دوره‌ی فعالیت مبتنی بر اصلاحات از بالا (۱۲۷۶-۱۳۰۷ ه.ق)، دوره‌ی فعالیت مبتنی بر نوسازی سیاسی از پایین (۱۳۰۷-۱۳۱۳ ه.ق) و نهایتاً دوره‌ی بازگشت به اصلاحات سیاسی از بالا (۱۳۱۳-۱۳۲۶ ه.ق). در واقع وی با این تقسیم‌بندی بر آن است تا مسأله‌ای را که همواره به‌عنوان شاهدی بر کژی و سستی شخصیت روشنفکری ملکم‌خان دست‌آویز منتقدان او بوده است، حل کند. براین مبنای قاضی مرادی که در جای‌جای اثر خود بر سرشت اصلاح‌طلبانه‌ی نگرش و کنش سیاسی ملکم‌خان تأکید کرده است، دگرگونی‌های آشکار رفتار سیاسی ملکم‌خان را در این سه دوره در یک زمینه‌ی تاریخی متناسب توضیح می‌دهد. وی در بررسی مرحله‌ی نخست حیات سیاسی ملکم‌خان به‌ویژه نگرش عینی ملکم‌خان و شناخت ژرف وی از سرشت و ظرفیت تحول سیاسی در جامعه‌ی ایران و دولت قاجار را مورد توجه قرار می‌دهد (صص ۵۷، ۶۹، ۷۱) و معتقد است، طرحی که ملکم‌خان بر مبنای این شناخت و نگرش عینی در رساله‌ی دفتر تنظیمات ارائه نمود کمابیش تا سی سال بعد در دیگر آثار وی و رفتار سیاسی‌اش دنبال شد (ص ۵۸). قاضی مرادی خصوصاً بر نقش موثر ملکم‌خان در بنیان‌گذاری شماری از نهادهای سیاسی -

اجتماعی جدید نظیر فراموش‌خانه و طرح مفاهیم سیاسی مدرنی چون قانون، دولت و ملت در سپهر فرهنگ سیاسی ایران معاصر تأکید می‌کند. وی به همان ترتیب که شناخت ملکم‌خان از فرهنگ و تمدن غرب به مثابه‌ی یک کل یک‌پارچه را به عنوان وجه ممتاز اندیشه‌ی سیاسی این روشنفکر می‌پذیرد، منکر برداشت جزئی و ساده‌انگار او از چند و چون «اخذ تمدن فرنگی» نیست (ص ۵۲). به باور نویسنده، ملکم‌خان در این مرحله از حیات سیاسی خود و در پاسخ به پرسش از چگونگی ایجاد نهادها و تأسیسات سیاسی - اجتماعی نوین است که بحث جنجالی «اخذ بی کم و کاست تمدن فرنگی» را پیش می‌کشد. امری که نویسنده از آن به عنوان برنامه‌ی «غربی‌سازی» (Westernization) و نه «نوسازی» (Modernization) نام می‌برد. قاضی مرادی هدف ملکم را از تأسیس فراموش‌خانه فراهم نمودن پشتوانه‌ی اجتماعی موردنیاز برای پیشبرد برنامه‌ی اصلاحات از بالا و نشانه‌ی آگاهی او از علت ناکامی اصلاحات مورد نظر امیرکبیر می‌داند. تأسیس فراموش‌خانه به بیان نویسنده، «نخستین اقدام سیاسی ملکم برای استقرار تشکیلاتی مبتنی بر آموزه‌های اومانیزم و حقوق و آزادی‌های فردی متعلق به غرب در یک جامعه‌ی سنتی مسلمان بود.» (ص ۶۵). به باور وی، نگرش لیبرالی ملکم به وظایف دولت، بیان‌گر گرایش وی به ناسیونالیسمی مترقی است که زمینه‌ساز طرح مفهوم دولت - ملت است. قاضی مرادی در اشاره به تلاش ملکم‌خان در جهت نقد فرهنگ دینی به عنوان بخشی از برنامه‌ی اصلاحی وی به این نکته نیز اذعان دارد که ملکم از همان آغاز کار خود را ناگزیر از آن دید که «مدعی» سازگاری برنامه‌ی اصلاحی خویش با مبانی اعتقادی اسلام شود. به نوشته‌ی وی «ملکم در آغاز فعالیت خود به اتکای نوعی مصلحت‌بینی به انکار ناسازگاری میان برنامه‌ی اصلاحی خود با مبانی و احکام اسلامی و نیز ادعای سازگاری میان این دو می‌پردازد، اما هرچه پیش می‌رود، به‌ناگزیر به اعلام مکرر ادعای سازگاری میان این دو می‌گراید.» (ص ۸۶) درعین حال قاضی مرادی در فصل دوم کتاب خود و در پاسخ به آجودانی که بر همین مبنای ملکم و دیگر روشنفکران صدر مشروطه را به «سیاسی‌کاری» و تقلیل و تحریف اساسی‌ترین اصول اندیشه‌های مشروطه‌خواهی متهم نموده است، بارها تأکید می‌کند که اقدام ملکم‌خان هرگز از حد «ادعا» فراتر نرفت و این ادعا نیز امری ناگزیر و مبتنی بر

بر مبنای تعریف وی، زمینه‌ی تاریخی نوسازی سیاسی جوامع غیر غربی برآیند برخورد اجتناب‌ناپذیر این جوامع با گسترش دامنه‌ی نفوذ فرهنگی و تمدنی کشورهای غربی بود

روزنامه‌ی قانون بیان این رویارویی بود که تا چندی پس از مرگ ناصرالدین شاه به طول انجامید. به باور نویسنده، ملکم با انتشار قانون قدم به عرصه‌ی بسیار متفاوتی نهاد که همانا «تغییر اوضاع ایران به پشتوانه‌ی مردم» بود. نویسنده، در عین حال با تأکید بر این که «ملکم روشنفکر اصلاح‌طلب تا به آخر بود» به خواننده یادآوری می‌کند که رویارویی ملکم‌خان با حکومت ناصری به معنای گرایش وی به انقلاب نبود. بر این اساس، اقداماتی چون انتشار روزنامه‌ی قانون، تأسیس مجامع آدمیت، دعوت به ائتلاف برای مبارزه با نظام استبدادی و کوشش در راه جذب روحانیت مترقی به این ائتلاف، روش‌هایی بود که ملکم در این مرحله از مبارزه‌ی خود در جهت پیشبرد نوسازی سیاسی پیش گرفت. در این بخش نیز نویسنده بحثی طولانی را به بررسی نگرش ملکم‌خان در برخورد با فرهنگ دینی و پاسخ به انتقاداتی که از این منظر به وی وارد شده است، اختصاص می‌دهد. به باور نویسنده، ملکم از نظر اعتقادی روشنفکری سکولار بود که در عین حال، به‌ویژه در جوامع آسیایی برای دین هم‌چنان کارکرد اجتماعی مشخصی قائل بود (ص ۱۵۰). او تأکید می‌کند که محور موضع‌گیری ملکم‌خان نسبت به فرهنگ دینی غالب و نه اسلام، صرف یک ادعاست، ادعایی که از دریافت و شناخت وی از مسلمانان مایه می‌گیرد. (ص ۱۵۴) قاضی مرادی همچنین «برخی لغزش‌های» ملکم را در این راستا که پیامد تغییر استراتژی وی در رویارویی با حکومت قاجار بود، تأیید می‌کند. وی دلیل توقف انتشار قانون پس از مرگ ناصرالدین شاه و عزل امین‌السلطان، رفع «علت وجودی» آن روزنامه یعنی پیشبرد برنامه‌ی اصلاحات از پایین می‌داند و مرتبط دانستن آن با طبع فرصت‌طلب ملکم‌خان و امید وی به کسب موقعیت سیاسی را قانع‌کننده نمی‌داند. قاضی مرادی برخلاف رایین، که گزارش‌های ملکم را در دوره‌ی حضورش در سفارت ایتالیا، بی‌اهمیت ارزیابی نموده بود، با ذکر نمونه‌هایی نشان می‌دهد که ملکم‌خان تا واپسین روزهای عمر خود هم‌چنان به آرمان نوسازی سیاسی وفادار بود. بخش ضمیمه‌ی کتاب در واقع جمع‌بندی مباحثی است که در فصل نخست به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و نویسنده در این بخش بر آن است تا نقش آرای ملکم‌خان در نوسازی فرهنگ سیاسی ایران معاصر را برجسته نماید. فصل دوم کتاب عمدتاً به نقد دیدگاه‌های منتقدانه‌ی ماشاءالله آجودانی درباره‌ی ملکم‌خان

مصلحت‌اندیشی بود. نویسنده، گرایش غالب ملکم‌خان را به «غربی‌سازی» پیامد آگاهی ویژه‌ی او به روند رو به گسترش چیرگی غرب بر جهان به پشتوانه‌ی فرهنگ و تمدن خود می‌داند. به نوشته‌ی وی، ملکم در واقع منتقد غربی‌سازی «سطحی، پراکنده، موقتی و معیوبی» بود که شکل غالب اصلاحات از زمان فتحعلی شاه به بعد بود و تأکید وی بر لزوم اخذ تمدن غرب در کلیت آن از این منظر بود. در عین حال به گمان قاضی مرادی، ملکم‌خان به تقلید صرف از تمدن غرب و یا غربی‌سازی مطلق باور نداشت (ص ۱۱۰). نویسنده در توضیح دلایل گرایش روشنفکرانی چون ملکم به غربی‌سازی که ویژگی مراحل نخست دوره‌ی گذار جوامع سنتی است، عواملی چون شیفتگی این روشنفکران به تمدن غربی و سرخوردگی از عقب‌افتادگی شدید جوامع خود، فقدان پشتوانه‌ی اجتماعی برای حمایت از ایشان، شتاب‌زدگی و تعجیل برای ایجاد تحول، تلقی فرهنگ و تمدن نوین غربی به مثابه‌ی روایت تحقق‌یافته‌ی مدرنیته، حضور نیروهای اصلی تجدیدطلب در ساختار قدرت و نبود تجربه‌ی نوسازی را برمی‌شمارد. گرایش ملکم‌خان به برنامه‌ی نوسازی از پایین که بنا به تقسیم‌بندی پیشنهادی در این کتاب از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ قمری به طول انجامید، تاندازه‌ای نیز نتیجه‌ی برخی مسائل شخصی بود. ظهور میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان و افزایش سریع نفوذ وی در دستگاه حاکمه‌ی ایران، رقابتی جدی را میان وی و ملکم‌خان باعث گشت که نهایتاً به سقوط ملکم‌خان انجامید. ملکم خود به‌خوبی از نقش امین‌السلطان در غائله‌ی لاتاری آگاه بود و پس از خلع‌اش از مقام سفارت و کلیه‌ی القاب و امتیازات، طی نامه‌ای تهدیدآمیز این نکته را به وی خاطر نشان کرده بود.^۱ قاضی مرادی سر آن ندارد که این واقعیت را انکار کند و چهره‌ی ملکم‌خان را از این کاستی‌ها بپیراید. وی سرشت جاه‌طلب ملکم‌خان را «در تمام طول زندگی‌اش» تأیید می‌کند و در عین حال معتقد است که «شکست‌ها و ناامیدی‌های» ملکم‌خان در جریان پیشبرد برنامه‌ی اصلاحات از بالا در تقویت «جنبه‌های منفی و ضعیف شخصیت» وی تأثیر جدی داشته است. به نظر وی ملکم‌خان «طماع و پول پرست» که «در پی سی سال تلاش سیاسی هیچ دست‌آورد ارزشمندی کسب نکرده بود» اینک بدین نتیجه رسیده بود که رژیم استبدادی ناصری را اصلاح مقدر نیست و در برابر آن قرار گرفت (ص ۱۱۰). انتشار



تأکید خاص قاضی مرادی بر جایگاه ملکم‌خان در جریان نوسازی سیاسی صدر مشروطه خودبه‌خود تصور محدودی از روند پرفراز و نشیب تحول فرهنگ و اندیشه‌ی سیاسی در دوره‌ی منتهی به انقلاب مشروطیت در ذهن خواننده ایجاد می‌کند

کتاب، اثر قاضی مرادی را نیز می‌توان محصول دیگری در زمینه‌ی جدال قلمی رایج در نقد اندیشه‌ی روشنفکری ایران معاصر دانست. نکته‌ی دیگری که در ارزیابی اثر قاضی مرادی قابل ذکر است، نوع روایت نویسنده از حیات سیاسی ملکم‌خان است. وی با تقسیم دوره‌ی فعالیت سیاسی ملکم‌خان به سه بخش مجزا، زمینه‌ی تفسیر ناگزیر آراء، دیدگاه‌های انتقادی و پراتیک سیاسی وی در چهارچوب مفهومی این تقسیم‌بندی را فراهم کرده است. باین حال، تأکید بر این نکته ضروری است که قاضی مرادی در این اثر خود جامع‌ترین تحلیل را از اندیشه‌ی سیاسی ملکم‌خان به دست داده است. وی در این راه به رساله‌های منتشرشده و مقالات ملکم‌خان در روزنامه‌ی قانون اکتفا ننموده و نامه‌ها، رساله‌ها و مکاتبات خطی ملکم را نیز مورد بررسی قرار داده که در زمره‌ی امتیازات این مطالعه است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰)، صص ۹۴-۱۸۱.
۲. بنگرید به: زرگری‌نژاد، غلامحسین (گردآورنده)، سیاست‌نامه‌های قاجاری، جلد دوم (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶).
۳. در این زمینه بنگرید به: الگار، حامد، میرزا ملکم‌خان، ترجمه‌ی جهانگیر عظیمی (تهران: انتشارات مدرس، ۱۳۶۹)، هما ناطق، «ما و میرزا ملکم‌های ما» در همو؛ از ماست که برماست (مجموعه مقالات)، (تهران: انتشارات آگاه، ۲۵۳۷).
۴. Sidney Verba
۵. Lucian Pye
۶. بنگرید به: آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۸) صص ۲۲۳-۲۲۷.
۷. صفایی، ابراهیم، اسناد نویافته، (تهران، بی‌نا، بی‌تا)، صص ۱۳۳-۱۳۵.
۸. رابین، اسماعیل، میرزا ملکم‌خان، زندگی و کوشش‌های سیاسی او (تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعی‌شاه، ۱۳۵۳)، ص ۱۶۷.
۹. رساله‌ی «قانون ناصری» اثر میرزا سعید خان مؤتمن الملک انصاری وزیر خارجه ناصرالدین شاه که در آن به نوعی از گرایش به اخذ قواعد و قوانین سایبر ملل با وجود شرع مقدس اسلام انتقاد شده است، چه بسا در زمره‌ی چنین رسایی بود. میرزا سعید خان از جمله رقبای جدی میرزا ملکم‌خان و میرزا حسین خان سپهسالار حامی وی نیز بود. در مورد رساله‌ی یادشده بنگرید به: زرگری‌نژاد؛ پیشین، جلد دوم، رساله‌ی قانون ناصری.

و آرای سیاسی وی اختصاص یافته است. البته آبودانی تنها موردی نیست که نویسنده به نقد دیدگاه‌هایش پرداخته است و در این فصل، هرچند به صورت خلاصه، دیگر دیدگاه‌های منتقد آرای ملکم‌خان نیز مورد توجه قرار گرفته است. روایت قاضی مرادی از ملکم‌خان را می‌توان کوششی موفق در بررسی و نقد منصفانه‌ی آراء و اندیشه‌های این شخصیت برجسته ارزیابی کرد. ملکم‌خان بعد محوری سیمایی است که نویسنده از روند نوسازی سیاسی در ایران عصر مشروطیت ترسیم نموده است. از همین رو پاسخ جدی، مستدل و درعین حال منصفانه به دعاوی‌ای که پیش از این در نقد دیدگاه‌های ملکم‌خان و نقش وی در طرح و به‌باور آبودانی تحریف و تقلیل مفاهیم اساسی و اصول مشروطیت مطرح شده است، در حکم دفاع از طرح پیشنهادی نویسنده از روند نوسازی سیاسی در ایران دوره‌ی مورد ذکر است. با این حال این نکته نیز گفتنی است که تأکید خاص قاضی مرادی بر جایگاه ملکم‌خان در جریان نوسازی سیاسی صدر مشروطه خودبه‌خود تصور محدودی از روند پرفراز و نشیب تحول فرهنگ و اندیشه‌ی سیاسی در دوره‌ی منتهی به انقلاب مشروطیت در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. دهه‌های منتهی به انقلاب مشروطیت در ایران شاهد تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای بود که زمینه‌ی چنان رخداد تاریخی بزرگی را فراهم کرد. شکل‌گیری و توسعه‌ی مؤسسه‌های آموزشی نوین نظیر دارالفنون و مدرسه‌ی سیاسی، ظهور قشری از تحصیل‌کردگان فرنگ، فعالیت گسترده‌ی نهادهای آموزشی خارجی در کنار تکاپوهای ایرانیان مهاجر و مقیم مراکزی چون پاریس، استانبول و قاهره و بسیاری عوامل دیگر همگی در تحول فرهنگ سیاسی ایران این دوره تأثیرگذار بود. از سوی دیگر، نویسنده به درستی ملکم‌خان را به عنوان نظریه‌پرداز برجسته‌ی نوسازی سیاسی در صدر مشروطه مطرح می‌نماید، اما در سراسر بحث خود به تحلیل متنی آثار ملکم‌خان بسنده نموده و اشاره‌ی راه‌گشایی به میزان و گستره‌ی تأثیرگذاری تکاپوهای ملکم‌خان در ادبیات نظریه‌ی سیاسی در ایران معاصر ندارد. این درحالی است که تا آستانه‌ی مشروطیت نگارش اندرزنامه‌هایی که قاضی مرادی در اثر خود هیچ اشاره‌ای به آن‌ها ندارد هم‌چنان ادامه داشت. نویسنده هم‌چنین هیچ اشاره‌ای به واکنش‌های احتمالی نظریه‌پردازان سنتی و اندرزنامه‌نویسان به دیدگاه‌های بدیع ملکم نمی‌کند^۹. از این منظر و خصوصاً با توجه به محتوای فصل دوم